

مگوید گفتند سیرت سلیمان او را طلبید و گفت درین ^{فکر}
گفت در ع او بکلی تلف شده یا نه گفتند نه گفت نمه امسال
او را نباشد و گفت که امسال کوسفندان او بشرا و باشند
و نمه آن امسال صاحب باغ بردارد تا درخت او باز صلاح
آید و بار در شود و بعد از آن کوسفندان باز خداوند خود ^{هند}
تا دیگر هر یکی از مال خود منفعت بگریزند پس در روز ^{سخت}
بغایت خرم شد دانست که بعد از او بیخبر خواهد شد
که عورتی انبیاي آورد انشت با وی سخت برآمد و انبیا ^{از}
بر زمین زد و در یله شد و همه آرد باد بیورد پس آن عورت
به پیش در وود علیه السلام آمد و گفت که یا انبیا نه مرا ببندید
و آرد مرا بیورد پس در وود بفرمود تا یک انبیا نه آرد بوی
دادند چون بیرون رفت سلیمان بر او ایستاده بود و از حال آن
زن پرسید آن زن حال با سلیمان بگفت پس گفت باز کرد و بگوید
که در من بجهت ازین بده من آرد میخواهم پس در وود علیه السلام
تا عوض آن ده انبیا نه آرد بپر کردند و با آن زن برفتند و ^{بگرد}

آوردند

آوردند سلیمان پرسید که راضی شدی بدین ده انبیا نه آرد گفت
سلیمان ای و چه با از کرد و در اخود خجلاه پس باز گفت در وود
گفت که ترا باز میگردانند گفت سلیمان سیرت بر سلیمان را طلب کرد
گفت چرا این زن باز کرد انیدی گفت یا نبی الله دعاگر تا حق ^{تعالی}
آن باد که این ظلم برین عود کرده است پیش شما حاضر کند و داد
ظالم از فطووم بستان در وود علیه السلام دعا کرد پس سلیمان ^{علا الله}
امین میگفت تا شخصی از در آمد و سلام کرد گفت یا نبی الله
من آن بادم که آرد این زن بده ام گفت چرا این ظلم برین
عود کردی با دگفت بفرمان خدای تعالی کرده ام حال آنکه کشته
در ریابود و جمعی را بجا بودند و کشته سوراخ شد و نرید بود
که غرق شود و در اضطرار بودند پس در وود آنک مال نذر کردند
نیت خدا بر او و چون عمل مرا امر فرمود تا آرد این زن بدم و در
دوی دریا جمع کردم و سوراخ آن کشته بگفتم و ایشان بسلا ^{مت}
مساحل رسیدند پس بنویست و آن مال بستاند این زن ^{حشمت}
پس بر جماعتی بفرستاد و آن قوم حاضر کردند و حال تمامی بسپرد ^{زند}